



افزایش تنش‌ها در روابط ایران و عربستان

دو رویداد در هفته اول آبان ماه بر تنش‌های روابط ایران و عربستان افزود. اولین رویداد، حمله موشکی حوثی‌های مورد حمایت ایران در یمن به فرودگاهی در حومه ریاض بود. در پی آن، عربستان اعلام کرد که این موشک از جمله موشک‌های دوربرد است که رژیم ایران در اختیار حوثی‌ها قرار داده است و جمهوری اسلامی را به "تعرض مستقیم نظامی" علیه عربستان متهم کرد. عربستان در پاسخ به این حمله، راه‌های دریایی، هوایی و زمینی به یمن را به بهانه ممانعت از رسیدن سلاح به شورشی‌های حوثی بست. هر چند یک هفته بعد، بر اثر فشارهای بین‌المللی، نماینده عربستان در سازمان ملل روز ۲۲ آبان در پیامی تویتری اعلام کرد که بنادر این کشور، تحت تدابیر شدید امنیتی برای ممانعت از ورود سلاح به کشور، برای ورود کمک‌های انسان‌دوستانه باز خواهد شد.

این حمله، واکنش کشورهای مختلف را برانگیخت. آمریکا که از مهر ماه، سپاه پاسداران را به دلیل حمایت از "گروه‌های تروریستی" حزب‌الله، حماس و طالبان در لیست تحریم‌ها قرار داده بود، در بیانیه‌ای که از سوی کاخ سفید صادر شد، سپاه پاسداران را مسئول ارسال موشک به یمن و ناامنی منطقه معرفی کرد و خواستار تحقیق سازمان ملل در این باره شد. به این ترتیب کابینه ترامپ بهانه‌ی دیگری به دست آورد تا به خواست خود یعنی فشار بر جمهوری اسلامی و اصلاح احتمالی قرارداد برجام نزدیکتر شود.

سبسی، رئیس جمهور مصر، ضمن اشاره به "بی‌ثباتی‌ها" و "چالش‌های" کنونی در منطقه، گفت: "ما نیازی به مشکلات تازه با شرکت ایران یا حزب‌الله نداریم تا چالش‌های منطقه بیشتر شود. وی خواهان دیالوگ و یافتن راه حل دیپلماتیک برای حل تنش‌ها شد، اما در عین حال، از ایران خواست از دخالت در امور کشورهای دیگر خودداری کند و ضمن اعلام حمایت از عربستان، امنیت منطقه خلیج را "خط قرمز" خواند. اردوغان، رئیس جمهور ترکیه، "طولانی

در صفحه ۲

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

در صفحه ۶

بر انداختن خشونت علیه زنان، راه‌حلی رادیکال را می‌طلبد

۲۵ نوامبر (۴ آذر) روز جهانی رفع خشونت علیه زنان در حالی فرامی‌رسد که زنان در ایران، همچنان با بی‌رحمانه‌ترین ستم، تبعیض و خشونت مواجه‌اند. نه فقط هیچ بهبودی در وضعیت زنان رخ نداده، بلکه تمام شواهد موجود حاکی از وخیم‌تر شدن روزافزون این وضعیت است.

پژوهش‌ها و بررسی‌های مؤسسات و نهادهای بین‌المللی پیرامون وضعیت نابرابری زنان در ایران نشان می‌دهد که ایران در قعر جدول کشورهای جهان قرار گرفته است. آخرین گزارش مجمع اقتصادی جهان در سال جاری، پیرامون برابری جنسیتی در ۱۴۴ کشور جهان، نشان می‌دهد که وضعیت زنان باز هم بدتر شد و ایران با یک درجه عقب‌گرد از ردیف ۱۳۹ در سال گذشته به ردیف ۱۴۰ سقوط کرد.

از همین واقعیت می‌توان دریافت که خشونت علیه زنان نیز در بالاترین درجه ممکن است. چرا که اعمال خشونت بر زنان رابطه‌ای تنگاتنگ با تبعیض و نابرابری جنسیتی در جامعه دارد. این نابرابری جنسیتی نیز برخاسته از ساختار اقتصادی - اجتماعی، ساختار قدرت سیاسی و شیوه اعمال حاکمیت طبقه حاکم ایران است. بنابراین برای پی بردن به این مسئله که چرا زنان ایران در پایین‌ترین سطح جهانی در کنار زنان عربستان، یمن و چاد با بی‌رحمانه‌ترین ستم و خشونت مواجه‌اند، باید نقش ساختار اقتصادی -

در صفحه ۳

توطئه جنایتکارانه رژیم علیه فعالان کارگری

در صفحه ۱۲

تفکر و عمل داعشی جمهوری اسلامی ایران

ماجرای تعلیق عضویت سپنتا نیکنام، عضو زرتشتی شورای شهر یزد، یکی از تازه ترین اقدامات ارتجاعی جمهوری اسلامی است، که طی چند ماه گذشته افکار عمومی را به خود مشغول کرده است. سپنتا نیکنام، از اقلیت‌های زرتشتی جامعه ما است که در دوره قبل برای مدت چهار سال عضو شورای شهر یزد و رئیس کمیسیون برنامه و بودجه شورای شهر هم بود. سپنتا نیکنام، در دوره اخیر نیز برای چهار سال دیگر به شورا راه یافت، اما قبل از ورود به جلسات رسمی شورا حکم تعلیق او صادر شد. ماجرا از آنجا آغاز شد که دیوان عدالت اداری به دنبال شکایت یکی از نامزدهای شکست خورده در شورای شهر یزد، در شهریورماه گذشته حکم به تعلیق عضویت او داد. دیوان عدالت اداری مبنای حکم را برگرفته از نظر فقهای شورای نگهبان دانسته و اعلام کرد: طبق رای فقهای شورای نگهبان، ورود افراد غیر مسلمان به شورای شهری که اکثریت مردم آن مسلمان هستند، غیر قانونی و خلاف شرع اسلام است. از آن تاریخ تا به امروز، ماجرای تعلیق سپنتا به

در صفحه ۷

با یاد علی‌اشرف درویشیان ، نویسنده مبارز و سوسیالیست

"یکی از آرزوهای بزرگ من داشتن جامعه‌ای است که در آن انسان استثمار نشود. اندیشه و قلم آزاد باشد. افکار و اندیشه‌ی انسان‌ها سانسور نشود." (درویشیان)

روز هشتم آبان ماه پیکر علی‌اشرف درویشیان ، نویسنده مبارز و سوسیالیست درحالی‌که گروه بزرگی از مردم ایران او را بدرقه می‌کردند ، در قبرستان بهشت سکینه کرج به خاک سپرده شد. رژیم ارتجاعی و ستمگر حاکم بر ایران که حتی از پیکر بی‌جان او وحشت داشت، مانع از آن گردید، در مکانی که مدنظر کانون نویسندگان و خانواده وی بود، به خاک سپرده شود. بلکه محل خاکسپاری را نیز خود تعیین نمود.

خواهر درویشیان در مصاحبه‌ای گفت: "پس از فوت برادرم در بیمارستان تهران فوراً اطراف منزل شخصی‌مان را نیروهای امنیتی احاطه کردند و از به خاکسپاری ایشان ممانعت می‌کنند، و بدون رضایت خانواده‌ی ما خود درباره‌ی مکان و زمان خاکسپاری برادرم تصمیم گرفته‌اند."

"حکومت ایران را به خوبی می‌شناسیم، آنان از

در صفحه ۵

افزایش تنش‌ها در روابط ایران و عربستان

کمک های مالی

کاتادا- ونگوور

۵۰ یورو	دمکراسی شورایی ۱
۵۰ یورو	دمکراسی شورایی ۲
۵۰ یورو	دمکراسی شورایی ۳

سونیس

۳۰ فرانک	علی‌اکبر صفایی فراهانی
۴۰ فرانک	سیامک اسدیان (اسکندر)
۳۰ فرانک	حمید اشتر
۵۰ فرانک	محمد کاسه‌چی
۵۰ فرانک	امیر نبوی

دانمارک

۲۰۰ کرون	هوشنگ احمدی
۲۰۰ کرون	دکتر نریمپسا
۲۰۰ کرون	خروش (نوامبر)
۲۰۰ کرون	خروش (نوامبر)

سوند

۲۰۰ کرون	به یاد سعید سلطان پور
----------	-----------------------

شدن بحران خلیج فارس را به ضرر همه طرف‌ها" دانست. سران جمهوری اسلامی، اتهام عربستان را انکار کردند و مدعی شدند که حوثی‌ها توانسته‌اند بدون کمک ایران، برد موشک‌ها را افزایش دهند.

ماکرون، رئیس جمهور فرانسه که در برابر فشارهای ترامپ، همچنان از پای‌بندی به قرارداد برجام حمایت می‌کند، بر لزوم "قاطعیت" در برابر "اقدامات منطقه‌ای و برنامه موشکی ایران" تأکید کرد.

رویداد دوم، استعفای سعد حریری، نخست وزیر لبنان، بود. استعفایی که یک روز پس از ملاقات با علی‌اکبر ولایتی، مشاور امور بین‌المللی خامنه‌ای و آن هم در ریاض و از طریق شبکه "العربیة" اعلام شد. حریری که خود مورد حمایت عربستان است، علت استعفایش را "مداخلات ایران در لبنان" از طریق نیروی اسلام‌گرای دست‌نشانده ایران یعنی حزب‌الله بیان کرد. از آن سو رئیس جمهور لبنان، میشل عون از طرفداران ایران و دولت سوریه است. تاکنون لبنان بر اثر یک توافق ناتوانسته بین ایران و عربستان از پیامدهای جنگ سوریه به دور مانده بود، اما اکنون با استعفای حریری و دلایل این استعفا این احتمال می‌رود که این کشور نیز در بحران فرو برد. گرچه اسرائیل هفته‌هاست که مواضع حزب‌الله در سوریه را بمباران می‌کند، و نخست‌وزیر این کشور احتمال حمله نظامی به مواضع حزب‌الله در لبنان را رد نکرده است، اما با وجود تشویق‌های ترامپ به اتخاذ مواضع شدیدتر از سوی عربستان و اسرائیل، با توجه به پیامدهای وخیم آغاز جنگ، هنوز دولت اسرائیل دست به اقدامی نزده است.

گفته می‌شود عربستان در نظر دارد هر چه زودتر به جنگ در یمن خاتمه دهد. از این‌روست که علاوه بر تشدید اقدامات نظامی در یمن درصدد ایجاد صف‌بندی در برابر ایران و یافتن متحدان دیگری در منطقه است. هفته گذشته محمود عباس، رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین، پس از دیدار با سیدی، در سفری غیرمنتظره، در ریاض با پادشاه و ولیعهد عربستان ملاقاتی داشت. گفته می‌شود در این دیدار، عربستان از عباس خواسته است که از نزدیکی به ایران اجتناب کند و ارتباطات فتح با حزب‌الله را قطع کند.

در برابر این اقدامات، روحانی عربستان را به "دشمنی با مردم سوریه و عراق"، "تقویت داعش" و "داخلت در لبنان" متهم می‌کند. زیرا استعفای حریری و دلایل این استعفا، از نظر سران جمهوری اسلامی تحت فشار عربستان انجام گرفته است. ظریف، وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی نیز روز دوشنبه در نامه‌ای به دبیر کل سازمان ملل، خواهان "گفتگوی واقعی برای یافتن راه حل سیاسی" برای جنگ داخلی یمن شد.

همچنین عربستان سعودی از کشورهای عضو اتحادیه عرب خواسته است تا در رابطه با "داخلت‌های ایران در منطقه" نشست فوری

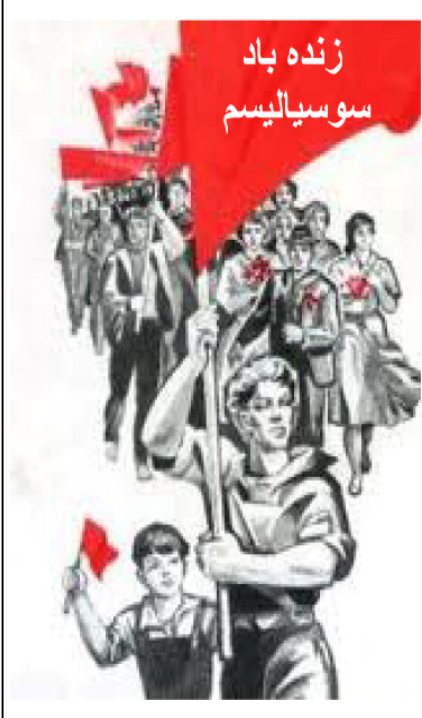
برگزار کنند. اما باید گفت هدف عربستان که از پشتیبانی کشورهای عربی منطقه، اسرائیل و آمریکا برخوردار است، در مقطع کنونی، نه آغاز جنگ با جمهوری اسلامی، بلکه انزوای آن در منطقه و اعمال فشار جهت عقب‌نشینی ایران از پیگیری سیاست هژمونی‌طلبانه خود است. زیرا هر دو رژیم ارتجاعی به عواقب وخیم بروز جنگ برای دو کشور و منطقه واقفاند. تأکید سران کشورهای منطقه و قدرت‌های جهانی نیز بر یافتن راه حل سیاسی و عدم توسل به جنگ بر اثر وحشت از پیامدهای چنین جنگی است.

با آن که اکنون احتمال بروز جنگ مستقیم میان ایران و عربستان نمی‌رود، اما نباید از یاد برد که با دو رژیم ارتجاعی اسلامی روبرویم که برای دستیابی به اهداف خود به هر وسیله‌ای متوسل می‌شوند و آنچه نزد آنان بی‌ارزش است، زندگی و امنیت مردم است.

جنگ، مرگ، ویرانی، گرسنگی، بی‌خانمانی حاکم بر سرنوشت توده‌های مردم کشورهای منطقه حاصل دخالت‌های دولت‌های امپریالیستی و کشورهای ارتجاعی منطقه از جمله ایران و عربستان است. از وضعیت مصیبت‌بار مردم عراق و سوریه بسیار گفته شده است. درباره یمن نیز باید گفت، هفته گذشته، معاون دبیر کل سازمان ملل متحد در امور بشردوستانه اعلام کرده بود ادامه این وضعیت به "بزرگترین قحطی که دنیا در دهه‌های اخیر به خود دیده، با میلیون‌ها قربانی منجر خواهد شد." به گفته‌ی یکی از مسئولان سازمان بهداشت جهانی، اکنون نزدیک به ۷ میلیون نفر در آستانه قحطی قرار دارند که ۲ میلیون نفر آن‌ها کودکان‌اند. همچنین در ماه‌های اخیر ۹۰۰ هزار مورد ابتلا به وبا مشاهده شده است. و به گزارش سازمان ملل، جنگ داخلی یمن از مارس ۲۰۱۵ تاکنون ۸۵۰۰ کشته و نزدیک به ۴۹ هزار زخمی بر جای گذاشته است، که اکثر آنان غیرنظامی بوده‌اند.

جمهوری اسلامی، با پیگیری سیاست‌های توسعه‌طلبانه و ماجراجویانه‌ی خود هم‌اکنون سالانه چندین میلیارد دلار از حاصل دسترنج مردم ایران را به کام دولت‌ها و گروه‌های اسلام‌گرای منطقه سرازیر می‌کند تا به اهداف جاه‌طلبانه خود جامه عمل پوشد؛ این در شرایطی است که اکثریت کارگران و زحمتکشان ایران در فقری خانمان‌برانداز زندگی را سپری می‌کنند. گرچه، در اوضاع کنونی، نه عربستان سعودی در موقعیتی است که بتواند آغازگر جنگ مستقیم با جمهوری اسلامی شود، و نه رژیم حاکم بر ایران از نظر اقتصادی و سیاسی در وضعیتی است که بتواند درگیر جنگ ویرانگر دیگری شود، اما ادامه‌ی سیاست‌های توسعه‌طلبانه و ماجراجویانه جمهوری اسلامی همواره می‌تواند خطرآفرین باشد و مستثنی از خواست طرفین نزاع کار به یک درگیری نظامی کشیده شود و باز هم این توده‌های مردم ایران هستند که بهای آن را باید پرداخت کنند. تشدید این نزاع حتی در محدوده سیاسی و یا جنگ‌های غیرمستقیم و نیابتی، هزینه‌های هنگفت سیاسی و اقتصادی

زنده باد سوسیالیسم



برای جمهوری اسلامی خواهد داشت، که این نیز بر دوش کارگران و زحمتکشان ایران قرار خواهد گرفت. تجربه نزدیک به ۴۰ سال نشان داده است که تنها راه پایان بخشیدن به این کابوس، براندازی رژیم است که برای مردم ایران و بسیاری از کشورهای منطقه مرگ و ویرانی به بار آورده است.

بر انداختن خشونت علیه زنان، راه‌حلی رادیکال را می‌طلبد



است، که در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری حاکم است و هرگز نتوانسته و نمی‌تواند از بند نابرابری جنسیتی، تبعیض و حتی خشونت علیه زنان رهاشده باشد.

معضل خشونت علیه زنان و ابعاد وحشتناک آن در ایران در قیاس با دیگر کشورهای جهان، البته بسیار جدی‌تر از آن چیزی است که مورد بحث قرار گرفت. در ایران دولتی مذهبی مستقر است که نه فقط با دیکتاتوری عریان و سرکوب، عموم توده‌های مردم را به بند کشیده، بلکه آشکار و علنی برابری زن و مرد را در همان شکل مرسوم برابری حقوق بورژوازی نفی کرده و فراتر از آن مشوق و مروج سرکوب و خشونت علیه زنان است. به جز در معدود کشورهایی از نمونه عربستان سعودی و جمهوری اسلامی، نمی‌توان کشوری را یافت که در قوانین رسمی آن‌ها عریان و علنی خشونت و سرکوب زنان تأیید و بر آن تأکید شده باشد و پی‌درپی قوانین جدیدی برای اعمال خشونت علیه زنان تصویب شود.

در قانون مدنی و قوانین جزایی جمهوری اسلامی، موارد متعددی را می‌توان یافت که نه فقط بر نابرابری بلکه بر اعمال خشونت علیه زنان توسط دولت و مردان تأکید شده است.

ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی جمهوری اسلامی، به مرد حق می‌دهد، زن را در گرسنگی نگاه دارد و او را کتک بزند. ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی به مرد حق می‌دهد که اگر زن خود را با مرد دیگری دید، او را به عنوان زناکار بدون هرگونه مجازات به قتل برساند. ماده ۸۳ مجازات اسلامی، سنگسار را شکلی از مجازات علیه زنان اعلام کرده است. ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی به پدر این حق را می‌دهد که فرزند خود را بکشد. معمولاً هم در خانواده مردسالار سنتی - اسلامی، این دختر بچه است که در معرض قتل قرار دارد. همین پدر بر طبق ماد ۱۰۴۱ قانون مدنی، حق دارد که دختر بچه ۹ ساله را شوهر دهد یا صریح‌تر بفرشد. این همه خشونت و ستمگری نیز خود ناشی از ماده ۱۱۰۵ است که اعلام می‌کند ریاست خانواده از خصائص شوهر است. شوهر، مرد، ارباب است و زن زیر دست و برده، برده‌دار مجاز است، با برده هرگونه خواست رفتار کند و او را با خشونت به تبعیت وادارد.

فقط در این قوانین نیست که دولت و طبقه حاکم در نقش حامی خشونت و سرکوب زنان ظاهر می‌شود. مصوباتی از نمونه قانون امر به معروف و نهی از منکر، به هر مردی اجازه می‌دهد که در خیابان و محل زندگی و کار، به خشونت علیه زنان متوسل شود. حتی به صورت زنان اسید بپاشد. گله‌های پلیس و بسیج مجازند در خیابان‌ها به انواع و اقسام خشونت علیه زنان متوسل شوند و آنها را به مراکز پلیس و دادگاه‌ها بکشانند و به حبس و شلاق محکوم کنند. در هر موسسه دولتی حتی غیر دولتی، مزدوران ویژه‌ای از نمونه حراست مامور کنترل زنان، توهین و تحقیر، پرونده سازی و اخراج آنها هستند.

پس اگر پژوهشگران و محققینی که در مورد خشونت در خانواده علیه زن تحقیق می‌کنند، می‌خواهند حتی به یک نتیجه‌گیری در محدوده مناسبات رובنایی دست‌یابند، باید مقدمات

است. اما این سرمایه‌داری از آنجایی که همچون کشورهای پیشرفته، در نتیجه یک‌رشته تحولات انقلابی و رادیکال به شیوه مسلط تولید تبدیل نشد، بلکه در روندی تدریجی و طولانی، از بالا و با رفم‌های بوروکراتیک مسلط شد، بقایای نظامات فئودالی و قرون وسطایی به اشکال و درجات مختلف در روبنای سیاسی، در شکل و ساختار خانواده و غیره به حیات خود ادامه دادند. حقوق دمکراتیک و آزادی‌های سیاسی تحقق نیافت و اعمال حاکمیت طبقه سرمایه‌دار، شکل دیکتاتوری عریان به خود گرفت. با مذهب تسویه حساب نشد، تا جایی که دولت دینی هم که بازمانده‌ای از دوران عصر جاهلیت و بربریت قرون وسطاست، در ایران مستقر گردید. نهادی چون خانواده نیز تحولش از شکل فئودالی به شکل بورژوازی، همراه با برجای ماندن بقایای ارتجاعی رسم و رسومات، قرون وسطایی بود. تحولات اقتصادی که می‌بایستی به کنده شدن وسیع زنان از چهاردیواری خانه و کسب استقلال اقتصادی در همان محدوده مرسوم بورژوازی بیانجامد، نه فقط تدریجی و کند، بلکه در مقیاسی بسیار محدود صورت گرفت. بنابراین تعجب‌آور نیست که امروز، پس از گذشت نیم قرن از مسلط شدن شیوه تولید سرمایه‌داری در ایران، زنان حداکثر ۱۳ درصد از مجموع شاغلان را در ایران تشکیل می‌دهند. همین ساختار اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری ایران، حدود چهار دهه با بحران اقتصادی مزمن و ساختاری بیشترین آسیب را به زنان وارد آورده و میلیون‌ها زن را خانه‌نشین کرده است. آمارهای رسمی دولتی ۶۵ درصد از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی را غیرفعال اعلام کرده‌اند، به بیانی صریح‌تر خانه‌نشین شده‌اند. زنی که خانه‌نشین می‌شود، زنی که از استقلال اقتصادی محروم می‌گردد، ناگزیر است در خانه نیز تبعیت از مرد را بپذیرد و با انواع و اقسام خشونت‌های یک خانواده مردسالار سنتی - مذهبی مواجه گردد.

تمام آنچه را که سرمایه‌داری ایران بر سرزنان آورده و در اینجا به گوشه‌ای از آن اشاره شد، افزوده‌ای است بر خانواده تئوپیک و کلاسیک بورژوازی که خود یک خانواده مردسالار طبقاتی

اجتماعی جامعه ایران را بررسی کرد، اما این به‌تنهایی کافی نیست. در همه کشورهای جهان نظم سرمایه‌داری حاکم است، اما ستم و خشونت، نابرابری و تبعیض در ایران به‌استثنای چند کشور عقب‌مانده، با هیچ‌یک از آن‌ها مقایسه پذیر نیست. باید نقش ساختار سیاسی حاکم بر ایران را در این ستمگری برزنان بررسی کرد، باید نقش دولت دینی حاکم بر ایران را در بی‌حقوقی، ستم و خشونت برزنان دید و آنگاه به سراغ خانواده رفت. چراکه خانواده محصول ساختار اقتصادی - اجتماعی هر جامعه است و روبنای سیاسی - ایدئولوژیک نیز تأثیر غیرقابل‌انکاری بر آن برجای می‌گذارد.

در ایران، مؤسسات دانشگاهی و پژوهشی ظاهراً مستقل، در بررسی‌های خود پیرامون علل رشد و ابعاد خشونت علیه زنان، جای علت و معلول را عوض می‌کنند و مستقیماً سراغ خانواده می‌روند تا گویا نشان دهند، چرا خشونت علیه زنان وجود دارد. تمام کاری هم که تاکنون انجام داده‌اند، جز این نیست که اعلام کنند ۶۰ تا ۶۶ درصد زنان با خشونت مواجه بوده و تکرار مکرر این واقعیت که خشونت علیه زنان انواع مختلف دارد، فیزیکی، روانی، جنسی و اقتصادی. بعد هم فمینیست‌های لیبرال-مذهبی، از دولت دینی حاکم بر ایران که خود مبلغ و مروج تبعیض، ستمگری و خشونت علیه زنان و پاسدار مناسبات ارتجاعی خانواده مردسالار سنتی - اسلامی است، می‌خواهند، قانون وضع کند و جلو خشونت علیه زنان را بگیرد. دولت نیز چنانچه تا به امروز شاهد بوده‌ایم، کمترین اعتنایی به درخواست آن‌ها ندارد و پی‌درپی قوانینی علیه زنان و تشدید تبعیض و سرکوب علیه آن‌ها تصویب می‌کند. اگر تعریفی که سازمان ملل از خشونت جنسیتی و انواع آن ارائه داده است، مدنظر قرار گیرد، بعید است که کمتر از ۹۰ درصد زنان در ایران با خشونت جنسیتی مواجه شده باشند.

مادام که روال کنونی اوضاع در ایران ادامه دارد، نتیجه آن، چیزی جز آنچه هست، نخواهد بود. برای تغییر این وضع، جامعه ایران نیاز به یک دگرگونی دارد. چنانچه همگان دانند، جامعه ایران سرمایه‌داری

برانداختن خشونت علیه زنان، راه‌حلی رادیکال را می‌طلبد

تمرکز خود را بر فجایع دولت دینی متمرکز سازند. این دولتی است که به‌حسب باورهای دینی و اسلامی، عمل می‌نماید و از بیخ و بن، انسان بودن زن را نفی می‌کند. اگر از هزاران حکم و فتوای سران مرتجع دستگاه مذهبی علیه زنان بگذریم، جمهوری اسلامی پاسدار دین و مجری احکام مذهبی است که در کتاب مقدس زن را چیزی جز یک برده نمی‌داند. به سوره النساء رجوع کنید که مرد نه صرفاً سرپرست، بلکه نگهبان زن است. در همین سوره، صحبت از زنانی است که شوهر مالک آن‌هاست. یعنی شیئی است که قابل خرید و فروش و تملک است. همین سوره تأکید دارد که اگر این زن، سرکشی و مخالفت کند، مرد باید او را کتک بزند. آیا از دولتی که خود را پاسدار این دین و مجری احکام آن می‌داند، جز سرکوب و خشونت علیه زنان، جز تبلیغ و ترویج خشونت علیه زنان در خانواده و عملی کردن آن در کوچه و خیابان، با گشت ارشاد، اجرای قانون امری‌معروف و نهی‌ازمنکر، همراه با دستگیری، توهین، تحقیر، خشونت جسمی، دادگاه، زندان و اعدام چه چیزی می‌توان انتظار داشت؟

بنابراین ادعای کسانی که تبلیغ می‌کنند، دولت دینی حاکم بر ایران می‌تواند خلاف باورهای دینی و خرافاتی قرون‌وسطایی خود، خلاف آنچه تاکنون عمل کرده است، اقدامی لااقل برای کاستن از دامنه خشونت‌های گسترده علیه زنان انجام دهد، یک دروغ و فریب بزرگ است. اگر قرار است، تبعیض، ستمگری و خشونت علیه زنان حتی به سطح دیگر جوامع سرمایه‌داری تخفیف یابد، لازمه‌اش قبل از هر چیز این است که دولت، دیگر دولت دینی نباشد و برابری زن و مرد، بی‌قیدوشرط پذیرفته شود. این نیز معنای دیگری جز این‌که جمهوری اسلامی از ایران برافند، ندارد.

اما اگر قرار است با مسئله خشونت علیه زنان به شکلی جدی و همه‌جانبه برخورد و اقدام شود، باید چنان تحولی رادیکال در جامعه ایران رخ دهد، که بنیان خانواده پدرسالار، مردسالار، مذهبی و طبقاتی را دگرگون سازد. چنین تحولی نیز رخ نخواهد داد، مگر آن‌که ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه ایران دگرگون شود. زن را وادارد نقش فعالی در عرصه تولید بر عهده گیرد. جامعه از عواقب فقر و بیکاری که یکی از عوامل بروز خشونت در خانواده‌های کارگری و زحمتکشان است، رها گردد. خرافات و سنت‌های ارتجاعی و

قرون‌وسطایی جاروب شوند و توأم با تمام این تحولات، یک دگرگونی اساسی در افکار، عقاید و رفتار مردم رخ دهد. گرچه نیاز به این تحولات برای برانداختن نابرابری، تبعیض، ستم و خشونت علیه زنان در ایران، میرمتر از هر جای دیگر است، اما این واقعیت که حتی پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری نتوانسته‌اند تبعیض و خشونت علیه زنان را براندازند و سازمان‌های بین‌المللی در گزارش‌های سالانه‌شان از افزایش خشونت در مقیاس جهانی علیه زنان سخن می‌گویند، بیان چیز دیگری جز ضرورت فراتر رفتن از محدوده نظام سرمایه‌داری برای حل این ستمگری جهانی نیست.

واقعیت این است، پدیده‌هایی را که ریشه‌های عمیق اقتصادی - اجتماعی، طبقاتی و تاریخی دارند، نمی‌توان با قانون و مصوبات کشوری و بین‌المللی ریشه‌کن کرد.

خشونت و ستمگری جنسی، رابطه لاینفکی با تبعیض و نابرابری علیه زنان دارد که زاینده‌پدایش نظام طبقاتی، کنار زده شدن زن از عرصه تولید اجتماعی، فرمانروایی و سروری مرد و تنزل یافتن مقام زن به درجه‌یک خدمتگزار، با وظیفه‌خانه‌داری و آوردن اولاد برای ارباب و سرور خانواده است. انسانی که به این درجه از مقام تنزل یافت و تمام حیات و موجودیتش وابسته به ارباب، رئیس و نان‌آور خانواده طبقاتی مردسالار شد، ولو این‌که بر او نام‌برده نگذارده نشد، در واقعیت، نیمه برده‌ای بود که می‌بایستی به‌حکم مقررات و هنجارهای جامعه برده‌دار، تبعیت بی‌چون‌وچرا از مافوق را که اکنون مرد خانواده بود، بپذیرد و همچون برده، تحقیر، توهین و خشونت نصیبش گردد.

به‌رغم تمام تحولاتی که جامعه انسانی در طول چند هزار سال از سر گذراند، رهایی از این ستمگری ممکن نبود، مگر آن‌که ریشه‌های اقتصادی و طبقاتی که سرمنشأ اسارت زن بود، از میان بروند. جامعه سرمایه‌داری از آن‌رو گامی به‌پیش در جهت رهایی از اسارت، نابرابری، تبعیض، ستم و خشونت بود که بنا به ضروریات اقتصادی این نظم، زن را به عرصه تولید فراخواند. در همان محدوده‌ای که نیاز سرمایه به حضور زن در تولید و اقتصاد بود، عرصه‌ای گشوده شد تا زنان به مقابله با ستمی برخیزند که خشونت جنسیتی نیز جزئی از آن است. زنی که حالا در محدوده‌ای استقلال اقتصادی کسب نموده، نه‌فقط خود را در موقعیتی می‌بیند که به

مبارزه برای برابری حقوق با مردان برخیزد، بلکه فرمانروایی مرد را در خانواده به چالش بکشد و به مقابله با زورگویی و خشونت بازمانده از اعصار پیشین برخیزد.

نتیجه مبارزه اما، پیشرفت در محدوده‌ای بود که جامعه طبقاتی سرمایه‌داری امکان آن را می‌دهد. قراری نبود که جامعه سرمایه‌داری رهایی زن را از قید ستم به بار آورد. سرمایه‌داری صرفاً گامی به‌پیش در جهت این رهایی بود. در بسیاری از کشورها، برابری حقوق زن و مرد قانوناً به رسمیت شناخته شد. اما به اشکال مختلف در عمل، همراه با نفی و عقب‌گرد بود. بدین معنا که بر سر اشتغال زنان به‌رغم حتی تصویب قوانین علیه تبعیض، تبعیض باقی ماند. سرمایه‌دار در پی سود و افزون‌سازی سرمایه است. آنجایی که منافعش ایجاب می‌کند و می‌خواهد هزینه‌های کمتری را متقبل شود، مردان را استخدام می‌کند. این تبعیض با وضوح بیشتری خود را در عرصه سیاسی حتی در پیشرفته‌ترین کشورها، نشان می‌دهد. سرمایه‌داری با بحران‌های ادواری مواجه است. در تمام کشورهای سرمایه‌داری، نخستین گروه از کارگرانی که اخراج می‌شوند، زنان هستند. نظام سرمایه‌داری، حتی در دوره رونق نیاز به یک ارتش بیکاران دارد تا سرمایه‌دار بتواند از آن به‌عنوان تهدیدی علیه کارگران شاغل و مطالبات آن‌ها استفاده کند. بخش اعظم این جمعیت بیکار را زنان تشکیل می‌دهند.

نظام سرمایه‌داری نمی‌تواند ادامه داشته باشد مگر آن‌که به‌جای نیروی کار فرسوده و بازنشسته، نیروی کار جوان و آماده خدمت وجود داشته باشد. سرمایه‌داری اما هزینه‌هایی را که تولید و پرورش این کارگران جوان دارد، تقبل نمی‌کند. همواره بخش بزرگی از زنان خانواده‌های کارگر و زحمتکش باید مفت و مجانی این نیروی کار را آماده کار تحویل جامعه سرمایه‌داری دهند. لذا همواره بخشی از زنان خانه‌نشین و خانه‌دار می‌شوند تا این وظیفه را انجام دهند. بنابراین، چنین نتیجه می‌شود که برابری در عمل نفی و تبدیل به برابری صوری می‌گردد که گروه بسیار بزرگی از زنان از عرصه تولید به دورنگه داشته می‌شوند، وابسته به نان‌آور خانه می‌گردند و مستقیم و غیرمستقیم در معرض خشونت قرار می‌گیرند. یک پژوهش ژانسه‌آرنس اروپایی حقوق پایه‌ای، نشان می‌دهد که در کشورهای اتحادیه اروپا از هر ۱۰ زن بالاتر از ۱۵ سال سن، یک نفر با یکی از اشکال خشونت جنسیتی مواجه بوده است. آمار خشونت جنسی در کشورهای اسکاندیناوی حتی به ۴۰ درصد می‌رسد. در سال ۲۰۱۵، ۱۲۷

با یاد علی اشرف درویشیان، نویسنده مبارز و سوسیالیست



بیکر بی‌جان هنرمندان و نویسندگان منتقد نیز هراس دارند، به دلیل ترس از تجمع مردم و به‌ویژه نویسندگان و هنرمندان این اعمال را انجام می‌دهند.

با مرگ علی اشرف درویشیان، توده‌های زحمتکش و ستمدیده مردم ایران، یکی دیگر از نویسندگان برجسته خود را از دست دادند. درویشیان که خود از خانواده‌ای کارگری برخاسته بود، در آثارش شرایط زندگی محرومان و تهی‌دستان و کودکان ستمدیده را ترسیم نمود. او همانند بسیاری از نویسندگان، شعرا و هنرمندان برجسته ایران، نسل پرورش‌یافته دهه چهل ایران بود که آرمانشان دفاع از ستمدیدگان و مبارزه برای دگرگونی نظم ستمگرانه جهانی و استقرار جامعه‌ای بر بنیاد آزادی و سوسیالیسم بود. درویشیان فقط نویسنده نبود، بلکه یک فعال سیاسی نیز بود. از همین‌رو چندین سال از عمر خود را حدوداً ۶ سال در زندان‌های رژیم شاه سپری کرد.

او که معلم فرزندان زحمتکشان بود و خود را ادامه‌دهنده راه صمد بهرنگی می‌دانست، پس از آزادی از زندان با رغبت استقرار رژیم ارتجاعی و سرکوبگر جمهوری اسلامی، راه صمد را ادامه داد و آثار ارزشمندی را خلق کرد. بیستون، آبسوران، فصل نان، همراه آهنگ‌های بابام، گل طلا و کلاش قرمز، ابر سیاه هزار چشم، روزنامه دیواری مدرسه ما، رنگینه، کی برمی‌گرددی داداش جان، آتش در کتابخانه بچه‌ها، چون و چرا، داستان‌های محبوب من، سلول ۱۸، سی و دو سال مقاومت در زندان‌های شاه، افسانه‌ها و مثل‌های کردی، سال‌های ابری، درشتی، مجموعه ۲۰ جلدی فرهنگ افسانه‌های ایرانی با همکاری رضا خندان مهابادی، واژه نامه گویش کرمانشاهی، یادمان صمد (صمد بهرنگی)، شب آبیستن، از این ولایت، قصه‌های آن سال‌ها و خاطرات صفر خان (صفر قهرمانیان). داستان‌های کوتاه درویشیان به چند زبان ترجمه شده‌اند.

درویشیان یک عضو فعال کانون نویسندگان ایران و یکی از امضاء کنندگان بیانیه معروف "ما نویسنده‌ایم" بود. از همین‌رو در دوران جمهوری اسلامی نیز به‌دفعات احضار، مورد بازجویی و فشارهای رژیم قرار گرفت و برخی از آثارش اجازه انتشار نیافت. حتی آثارش را از غرفه‌های نمایشگاه بین‌المللی کتاب جمع کردند.

سخنرانی‌ها و بیانیه‌های نویسندگان ایران به مناسبت درگذشت درویشیان، بهترین تحلیل از شخصیت، آثار و نقش درویشیان را ارائه دادند که در زیر به خلاصه‌ای از آن‌ها اشاره خواهد شد:

به هنگام خاکسپاری درویشیان، فریبرز رئیس دانا در سخنرانی خود گفت:

"... او فقط نویسنده‌ی فرودستان نبود. به جز آن او وقف ادبی تهیدستان و رنج دیدگان بود. برای عدالت و سوسیالیسم و آزادی مبارزه کرد، هم در گذشته و هم تا آخرین لحظه‌ی حیاتش. او برای کانون نویسندگان ایران که سنگر و نماد مبارزه و مقاومت برای آزادی است جنگید. او برای من و برای همه‌ی ما شرافت قلم است، نماد شرافت قلم است و نماد این پیام است که برای آزادی هیچ گذرگاهی ارزشمندتر از عبور از راه عدالت اجتماعی نیست. سوسیالیست‌ها و عدالت‌خواهان و اعضای کانون نویسندگان ایران به گوشه‌های مختلف و به گونه‌های مختلف برای آزادی رزمیده‌اند و علی اشرف در راس آن‌ها قرار داشت.

او نماد عدالت خواهی ریشه‌گرا و آزادی خواهی است."

ناصر زرافشان در سخنرانی اش، ویژگی‌های درویشیان را تحلیل کرد و از جمله اشاره داشت که

"راز این عاطفه‌ی ویژه‌ی مردم به علی اشرف این است که او راوی رنج‌های خود آن‌ها بود. این ویژگی تمام آثار قلمی اوست..."

دومین ویژگی کار درویشیان این است که مضمون عمده‌ی کارهای او هم افشای نابرابری‌ها، حرمان‌ها، فواصل خونین طبقاتی، و ستیزه با این ناروایی‌ها و آرزوی عدالت اجتماعی است. تکیه‌ی او بر این خط به این دلیل بود که خود در دانشکده‌ی زندگی معنای نابرابری را تجربه و عمیقاً شناخته و این نکته را به خوبی درک کرده

بود که آزادی و عدالت اجتماعی لازم و ملزوم یکدیگرند و وجود هر یک مستلزم وجود دیگری است. او به عنوان یک مبارز راه آزادی به خوبی دریافته بود که بدون برابری، آزادی حرف مفت است. بدون عدالت اجتماعی دموکراسی حرف مفت است و در فقدان عدالت اجتماعی گفتگو از آزادی عوامفریبانه است و به این دلیل دغدغه او در کار نویسندگی در درجه‌ی اول عدالت اجتماعی و ستیز با فقر و حرمان و استثمار بود.

سومین ویژگی علی اشرف درویشیان این است که کار درویشیان بومی است و این مزیت اوست....

و آخرین نکته، چهارمین نکته، شخصیت فردی خود علی اشرف بود. اگر چه خودش هم مثل آثارش ساده و فاقد تکلف بود. شخصیتی زلال و ساده."

کانون نویسندگان ایران در بیانیه‌ای که انتشار داد، تأکید نمود:

"علی اشرف درویشیان، قلم فرودستان و زبان کودکان رنج و کار و عضو برجسته‌ی کانون نویسندگان ایران، روز چهارم آبان درگذشت. او که نزدیک به نیم قرن پژواک صدای بی‌صدایان و تصویرگر سیمای بی‌چهرمگان بود، در حالی برای همیشه چشم‌های نگرانش را برهم نهاد که رویای زیبا کردن جهان، این جان مایه‌ی بی‌بدیل قلم او، همچنان به تحقق نپیوسته است؛ با این همه، شعله‌ی فروزان آرمان‌ها و آرزوهایش، که خود در پراکندن آن بسیار سهم داشت، تابناک است و بر راه همه‌ی جویندگان شادی و آزادی نور می‌افشاند. آنچه

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

سازمان فدائیان (اقلیت) در تاریخ ۲۲ آبان ۹۶ در ارتباط با فاجعه دلخراش زلزله در استان های غربی کشور اطلاعیه ای تحت عنوان "زلزله در مناطق غربی کشور جان صدها نفر را گرفت" صادر کرد.

در ابتدای این اطلاعیه می خوانیم: شامگاه روز یکشنبه ۲۱ آبان، زلزله ای به قدرت هفت و سه دهم ریشتر، بخش وسیعی از مناطق غربی کشور خصوصا استان کرمانشاه و شهرهای قصر شیرین و سرپل ذهاب را لرزاند و تاکنون صدها کشته و هزاران زخمی بر جای گذاشته است. اطلاعیه سپس در مورد آمار کشته ها، مصدومین و میزان ویرانی مناطق زلزله زده پرداخته و می نویسد: گزارش های رسمی منتشر شده، حاکی از آن است که تعداد زیادی مناطق مسکونی، اداری و بعضا بیمارستان ها در استان های کرمانشاه، کردستان و آذربایجان غربی ویران شده و هزاران نفر زیر آوار مانده اند... آخرین آمار ارائه شده توسط سخنگوی سازمان امداد و هلال احمر ایران، حاکی از آن است که تا عصر روز دوشنبه، تعداد قربانیان این فاجعه به ۴۰۷ کشته و ۶۷۰۰ مجروح و مصدوم رسیده است. بیشترین کشته ها نیز مربوط به شهرستان سرپل ذهاب و قصر شیرین است. علت آمار بالای کشته ها در سرپل ذهاب، به دلیل نزدیکی این شهر به کانون وقوع زلزله بوده است.

در فراز بعدی اطلاعیه، با توجه به میزان خسارات وارده در شهرستان سرپل ذهاب آمده است: عمق فاجعه در سرپل ذهاب به حدی بوده است که تنها بیمارستان این شهر، کاملا ویران و آوار شده است. تا جاییکه تمام بیماران و کارکنان آن در زیر آوار کشته و یا به شدت مصدوم و مجروح شده اند. بیان همین واقعیت تلخ، نشان می دهد که جمهوری اسلامی تا چه اندازه نسبت به زندگی و جان توده های مردم ایران بی تفاوت است. بیمارستان ها که می بایست نسبت به همه ساختمان ها از استحکام بیشتری برخوردار باشند، به دلیل دزدی های کلان شهرداری ها و نیز بی توجهی مسئولان جمهوری اسلامی در امور ساخت و ساز شهری به چنین سرنوشتی دچار شده اند.

اطلاعیه سازمان در فراز پایانی خود، ضمن اشاره به میزان بالای خسارت زلزله در ایران و اینکه: مسئولان جمهوری اسلامی به جای اقدام جهت پائین آوردن میزان تلفات و خسارات ناشی از زلزله، در اختلاس ها، دزدی ها و مال اندوزی های خود غرقه هستند و در چنین وضعیتی روشن است که مسئولیت بالا بودن آمار کشته ها و مصدومان، مستقیما بر عهده هیئت حاکمه دزد و فاسد ایران است، اینگونه خاتمه می یابد: سازمان فدائیان (اقلیت) با ابراز تاسف عمیق از جانبختن صدها نفر از مردم مناطق غربی ایران در فاجعه زلزله، ضمن ادای تسلیت به تمامی داغدیدگان این فاجعه، با کلیه اسبب دیدگان این حادثه تلخ و دردناک عمیقا ابراز همدردی می کند.

برانداختن خشونت علیه زنان، راهحلی رادیکال را می طلبد

مبارزه های متشکل است که به توازن ها در هر کشور و در سطح جهان برای پیشرفت، شکل می دهد.

تردیدی نیست که زنان ایران نیز که در زمره بی حقوق ترین زنان جهان اند و تحت حاکمیت دولت دینی با بی رحمانه ترین نابرابری، تبعیض، ستم و خشونت مواجه اند، روزمره از محیط خانواده گرفته تا کوچه و خیابان، درگیری با عوامل رسمی و غیررسمی سرکوبگر رژیم، در دادگاه ها، زندان ها، و از طریق نادیده گرفتن قوانین و مقررات ارتجاعی رژیم، در حال مبارزه علیه ستمی هستند که بر آن ها اعمال می شود. اما تجربه چندین دهه گذشته به خوبی نشان داده است که این مبارزه غیرمتشکل، پراکنده و فردی، نمی تواند نجات بخش زنان از این همه ستم، تبعیض و خشونت باشد، بلکه باید به مبارزه های متشکل روی آورد.

تجربه، این واقعیت را نیز به وضوح نشان داده است که برخلاف ادعای زنان فمینیست لیبرال - مذهبی، مطالبات و مبارزات زنان نمی تواند مجزا از مطالبات و مبارزات عمومی توده های مردم ایران، از مبارزه کارگران و زحمتکشان برای دگرگونی نظم موجود، تحقق یابد. این بدان معناست که نخستین گام برای تحقق مطالبات زنان، حضور و مشارکت فعال آنها در مبارزه های است که هم اکنون برای سرنگونی جمهوری اسلامی در جریان است. هرگونه توهمی به جمهوری اسلامی و جناح های رنگارنگ آن که زنان مرتجع لیبرال- مذهبی طرفدار رژیم مبلغ آن هستند، نتیجه ای جز ستم بیشتر بر زنان نخواهد داشت. نباید فراموش کرد که ۲۵ نوامبر با نام و یاد خواهران میرابل گره خورده است که از سازمان دهندگان یک تشکیلات سیاسی مخفی علیه رافائل تروخیلو دیکتاتور نظامی دومینیکن بودند و وحشیانه توسط عمال دیکتاتور به قتل رسیدند. زنان باید به جنبش سرنگونی رژیم و برپایی یک حکومت شورایی بپیوندند که یکی از فوری ترین وظایفش تحقق رادیکال و ریشه ای مطالبه زنان برای برابری بی قید و شرط زن و مرد، در تمام عرصه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، برانداختن هرگونه تبعیض، ستم و خشونت جنسیتی است.

هزار زن آلمانی قربانی خشونت خانگی بوده اند. بر طبق پژوهش دیگر در ایالات متحده آمریکا در هر روز ۵۷۰ زن با خشونت جنسی مواجه اند. این تازه وضعیت پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری است. در کشورهایی که عقب مانده تر هستند، در سراسر آفریقا، آمریکای لاتین، آسیا، فقر و بیکاری بسیار گسترده، همراه با سنت ها و رسومات عقب مانده قرون وسطایی، خشونت نسبت زنان ابعاد بسیار گسترده تری دارد، حتی با وجود به رسمیت شناخته شدن برابری حقوق زن و مرد. نمونه ها فراوان اند، کافی است که فقط وضعیت زنان را در هند با جمعیتی نزدیک به یک و نیم میلیارد در نظر بگیرید که روزمره فجاج متعددی علیه زنان در این کشور رخ می دهد.

همه این شواهد نشان می دهند که نظم سرمایه داری به رغم این که گام مهمی در جهت برابری حقوق زن و مرد، تخفیف تبعیض، ستم و خشونت علیه زنان بوده است، اما هرگز نمی تواند تبعیض، ستم و خشونت جنسیتی را از بین ببرد و برابری کامل و واقعی زن را به بار آورد. مادام که تحولی رادیکال و انقلابی برای گذار به یک جامعه سوسیالیستی و دگرگونی شکل خانواده بورژوازی رخ ندهد، وضعیت زنان گاه با کمی پیشرفت و زمانی نیز همچون چند دهه اخیر، با عقب گردها همراه خواهد بود. راحل قطعی برانداختن خشونت جنسیتی و حصول به یک برابری کامل، نفی نظام سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم است. اما از این گفتار نباید نتیجه گرفت که چون در تمام جهان خشونت علیه زنان به اشکال مختلف وجود دارد و در عین حال پذیرش برابری حقوقی در بسیاری از کشورها به اشکال مختلف، در عمل نفی می شود و راحل قطعی دگرگونی تمام مناسبات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی موجود است، پس مبارزه برای بهبود اوضاع در همین شرایط موجود، بی ثمر است. بالعکس مبارزه داخلی و بین المللی زنان می تواند بسته به اوضاع کشوری و جهانی، حتی دست آوردهای جدید و بهتری برای زنان به باز آورد، یا لاقال پیشروی ارتجاع زن ستیز را که امروزه در سراسر جهان به جولان درآمده است سد کند. اما در هر حال مبارزه و

ستم و تبعیض بر پایه جنسیت ملغا باید گردد

تفکر و عمل داعشی جمهوری اسلامی ایران

یکی از دعوای به ظاهر کُشدارِ فقهی و حقوقی در بالاترین سطوح نظام جمهوری اسلامی تبدیل شده است. برای آنهایی که فقط اندکی با سیاست های جمهوری اسلامی آشنا هستند، به خوبی می دانند اقداماتی از این دست، نه اولین بار است که اتفاق افتاده و نه آخرین بار آن خواهد بود. توده های مردم ایران ۳۸ سال است که همواره با اینگونه بی حقوقی مواجه بوده اند و طی این سال ها، زیر فشار سنگین اینگونه اقدامات ارتجاعی و سرکوبگرانه جمهوری اسلامی له شده اند. با کمی تامل و درنگ می توان دریافت که اعمال چنین روش های سرکوبگرانه ای، تماما ریشه در بنیان های حکومتی و مواد و بندهای به غایت ارتجاعی قانون اساسی جمهوری اسلامی دارد. در واقع، این قوانین شریعت اسلامی و نص صریح قانون اساسی جمهوری اسلامی است، که یک چنین قدرت بی حد و حصری را در اختیار خامنه ای و هیئت حاکمه ایران گذاشته است تا اینگونه در جامعه یکه تازی کنند، با دست باز، اقدامات وحشیانه و سرکوبگرانه را بر عموم مردم ایران تحمیل و آنان را از هرگونه حق و حقوق دموکراتیک فردی، اجتماعی و سیاسی محروم سازند. اقداماتی که با عروج داعش در عراق و شام به اقدامات داعشی معروف شده اند. چرا که پس از اعلام موجودیت دولت اسلامی در عراق و شام، و تشابه رفتاری جمهوری اسلامی با وحشیگری های حکومت اسلامی داعش، توده های مردم ایران نیز در مواجهه با اقدامات ارتجاعی و ضد انسانی هیئت حاکمه ایران، عنوان حکومت داعشی بر آن اطلاق کردند. ماجرای تعلیق سبیتا نیکام از شورای شهر یزد به جهت زرتشتی بودن او، دقیقا نمونه بارزی از همان تفکر داعشی حاکم بر جمهوری اسلامی است.

اینبار اما، آش اقدام داعشی شورای نگهبان آنچنان شور بود که علاوه بر مخالفت های عمومی، صدای اعتراض بخش هایی از درون هیئت حاکمه ایران نیز بلند شد. اما، پیش از آنکه نخواستار اعتراضی رئیس مجلس و افراد موثر دیگری از درون نظام همه گیر شود، هشدار محمد یزدی آنان را به سکوت وا داشت. محمد یزدی عضو موثر شورای نگهبان، روز دوم آبان در مصاحبه با خبرگزاری تسنیم وابسته به سپاه پاسداران، با لحنی تند به مخالفین تعلیق عضویت سبیتا نیکام هشدار داد و گفت: "بدون تعارف عرض می کنم که اگر کسانی دنبال این هستند که مصوبه قانونی را برگردانند، [این اقدام آنان] در حقیقت مقابله با اصل نظام جمهوری اسلامی است و نظام

قطعا در برابر آن می ایستد و نمی تواند تحمل کند که قانون زیر پا گذاشته شود".

پوشیده نیست که محمد یزدی و یا هر عضو دیگر شورای نگهبان، بدون تکیه بر قانون اساسی جمهوری اسلامی و قوانین ارتجاعی مندرج در آن، هرگز نمی توانستند با چنین توپ و تشری رئیس مجلس و دیگر رقبای حکومتی خود را سر جایشان بنشانند. در قانون اساسی جمهوری اسلامی به دفعات بر قدرت بلامنازع رهبری و شورای نگهبان منتخب او تاکید شده است. ولی فقیه و شورای نگهبان منتخب او به پشتوانه قانون اساسی جمهوری اسلامی است که دهان رئیس مجلس، رئیس دولت و یا هر کس دیگری در درون نظام را بر سر این مسئله بسته اند.

برای رسیدن به چنین نتیجه ای، لازم نیست تا به کنکاش و تحقیق در مورد همه قوانین جمهوری اسلامی پرداخت. با اندکی توجه به اصل چهارم قانون اساسی می توان دریافت، خانه از پای بست ویران است و شورای نگهبان تمام اقدامات سرکوبگرانه و داعشی خود را از نص صریح قانون اساسی جمهوری اسلامی می گیرد.

اصل چهارم قانون اساسی می گوید: "کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این ها، باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است". (تاکید از ماست)

با این همه، این که اقدام دیوان عدالت اداری جمهوری اسلامی و رای شورای نگهبان در تعلیق عضویت سبیتا نیکام، اقدامی قانونی است یا غیر قانونی، شرعی است و یا غیر شرعی، دعوائی است که به جناح های درون هیئت حاکمه ایران مربوط می شود.

در واکنش به این موضوع، تا آنجا که به ما و برنامه عمل سازمان ما مربوط می شود، ما همواره و بدون هیچ اما و اگر بر اصل آزادی کامل فکر و عقیده، بیان، مطبوعات، اجتماع، تظاهرات و اعتصاب، تشکیل و فعالیت احزاب و سازمان های سیاسی، اتحادیه های کارگری، شورا و کلیه تشکل های دموکراتیک تاکید داشته ایم؛ و بر اساس همین باور پایه ای مان است که موکدا در برنامه عمل سازمان فدائیان اقلیت بر برابری حقوقی کلیه اتباع کشور مستقل از عقیده، نژاد، جنسیت، قومیت و ملیت، تاکید ویژه داشته و داریم. اما، در مورد جمهوری اسلامی و آنهایی که همواره تلاش می کنند

جمهوری اسلامی را تیرنه و گناه اینگونه اقدامات را صرفا به گردن شورای نگهبان بیاندازند، سؤال این است، که آیا هیئت حاکمه ایران برای اولین بار است که به چنین اقدامات تبعیض آمیزی دست زده است؟ آیا اولین بار است که نظام منحط جمهوری اسلامی حقوق اولیه و مسلم اتباع کشور را نفی و مورد تجاوز قرار داده است؟ یا اینکه چنین اقداماتی طی ۳۸ سال گذشته به صورت روتین و بر گرفته از بنیان های حکومتی نظام اسلامی به طور مستمر بر توده های مردم ایران تحمیل شده است؟ پاسخ بسیار صریح و روشن است. هیئت حاکمه ایران و نص صریح قانون اساسی جمهوری اسلامی، هیچ گونه حق و حقوقی را برای توده های مردم ایران قائل نیست.

نظر به اینکه سیاست اصلی و کلیدی جمهوری اسلامی بر مبنای شریعت و دین اسلام پایه ریزی شده است، از آنجایی که در حاکمیت جمهوری اسلامی دین و دولت به طرز آشکاری در هم ادغام شده اند و بر اساس نص صریح قانون اساسی، خصلت دینی و سرکوبگرانه آن بر تمام شئونات خصوصی، اجتماعی و سیاسی مردم سایه افکنده است، تردیدی نیست که یک چنین نظام و حاکمیتی، هرگز نه می خواهد و نه می تواند بر اصل آزادی بیان و عقیده و نیز بر رعایت برابری حقوقی کلیه اتباع کشور مستقل از عقیده، نژاد، جنسیت، قومیت و ملیت به اندازه سر سوزنی پایبند باشد و بدان عمل نماید.

تجربه عینی توده های مردم ایران طی نزدیک به چهار دهه از عملکرد جمهوری اسلامی به روشن ترین وجه ممکن مهر تاییدی بر این ادعای ماست. هرگونه تردیدی در این امر، نوعی توهم پراکنی و سرپوش گذاشتن بر اصل ماهیت بغایت ارتجاعی نظام اسلامی حاکم بر ایران است. در چنین حکومتی که قوانین اسلامی، مدنی و حقوقی آن، اختیارات بی حد و حصری را به رهبری فردی نظام و شورای نگهبان منتخب او داده است، بسیار مسخره آمیز است که بخشی از درون همین نظام سرکوبگر داعشی تحت عنوان "اصلاح طلب" با هزاران دوز و کلک و شعارهای دروغین و اغواگر، از حقوق شهروندی و برابری حقوقی همه احاد ملت داد سخن می دهند، بی آنکه کمترین نگرانی و دغدغه ای نسبت به ارتجاع نهفته در قانون اساسی جمهوری اسلامی داشته باشند. این جماعت به ظاهر "اصلاح طلب" حکومتی، مدام از اصلاح آرام و درونی نظام به نفع دموکراسی شعار می دهند، اما در همان حال، بدون کمترین تعللی از قانون اساسی جمهوری اسلامی دفاع می کنند و بر اصل ادغام دین و دولت و اعمال حاکمیت اسلام بر کل شئونات

تفکر و عمل داعشی جمهوری اسلامی ایران

زندگی مردم، پافشاری دارند. توجیه‌گران و مدافعین حکومت اسلامی، اگر تا بدین حد از حقیقت قانون اساسی و بنیان های دولت دینی بی خبرند، بقینا جاهلانی بیش نیستند، و اگر بر قانون اساسی و بنیان های حکومتی جمهوری اسلامی اشراف دارند، اما با بودن این نظام داعشی و اجرای قانون اساسی اش، به توده های مردم ایران وعده تغییر در حقوق مدنی و اجتماعی شان را می دهند، در این صورت در جرگه تبهکارانند. چرا که به قول برشت: "آنکس که حقیقت را نمی داند نادان است، اما آنکه حقیقت را می داند و انکار می کند، تبهکار". حال با چنین اوصافی، به آنهایی که سعی می کنند اقدامات این چنینی هیئت حاکمه ایران را از ذات و ماهیت دینی و قانونی آن تهی سازند و باده ها توجیه فقهی و سیاسی عمل به اینگونه روش های سخیف و تبعیض آمیز نظام را صرفا در محدوده اقدامات "خلاف قانون" شورای نگهبان خلاصه کنند، باید گفت، شما نیز دغلکارانی به مراتب بدتر از خامنه ای و شورای نگهبان هستید.

اگر گروه یا افرادی از درون جمهوری اسلامی با منسوب کردن چنین اقدامات ارتجاعی و تبعیض آمیز به شورای نگهبان، در صدد تیرنه کلیت نظام اسلامی بر می آیند، این رفتارشان بسیار طبیعی و قابل فهم است. چرا که، تمام جناح های رژیم، مستثنا از اینکه چه می گویند و چه شعارهایی می دهند، جملگی زندگی و هستی شان با موجودیت اسلام و جمهوری اسلامی گره خورده است. با پیشینه سرکوب و پست و مقامی که آنان طی ۳۸ سال گذشته در استمرار این حاکمیت دینی داشته اند و طی این سال ها، تا آنجا که برایشان ممکن بوده است مردم را سرکوب و به قهقرا برده اند، اگر رفتاری غیر از دفاع از نظم موجود پیشه کنند، باید به آنان شک کرد. اما، آن دسته از نیروهایی که مستقیما در حاکمیت نبوده و نیستند، ولی مدام در تلاش اند تا سیاست های سرکوبگرانه، ارتجاعی و تبعیض آمیز هیئت حاکمه ایران را به بخشی از نظام منسوب کنند و به زعم خود حساب جمهوری اسلامی را از اسلام و اسلامیت نظام جدا سازند، در این صورت یا منافع اقتصادی شان در گرو حفظ این نظام ارتجاعی و سرمایه داری حاکم بر ایران است و یا دانسته و ندانسته خود را به تجاها می زنند تا بتوانند بین دولت دینی و دموکراسی، رابطه مماشات و همزیستی برقرار کنند.

آیا این جماعت به ظاهر "اصلاح طلب" و جریان های سیاسی مدافع آنان، از فهم این

حقیقت بدیهی عاجزند که در یک حاکمیت دینی از نوع جمهوری اسلامی، وجود آزادی بیان، اندیشه و برابری حقوقی همه آحاد جامعه امری محال و غیر ممکن است. آیا تجربه ۳۸ سال سرکوب، تبعیض، بی حقوقی و نابرابری زنان در مقابل مردان کافی نیست تا ثابت شود که تمام تبعیضات، حق کشی ها، بی عدالتی ها و نابرابری های موجود در جامعه کنونی ما، منبعت از گیونین تیز و دو دمی است که یک تیغه اش نظام منحن سرمایه داری و تیغه دیگرش ذات نظام اسلامی حاکم بر ایران است، که اینگونه گلوی توده های مردم ایران را خون آلود کرده است.

در واقع، جدای از نابرابری های موجود در نظام سرمایه داری، این ذات نظام اسلامی است که ابتدا به ساکن، یک قدرت غیر پاسخگو و بلامنازع فردی را به شخص ولی فقیه داده است، و ولی فقیه نیز با بهره گیری از همین خصلت اسلامی نظام و با ایجاد یک دستگاه فائقه و انگلی دیگر بنام شورای نگهبان، تمام زندگی و هستی ملتی را در چنگال خود گرفته اند. شورای نگهبانی متشکل از چند عصر مرتجع و مفت خور بنام فقه های اسلام که با یک اراده و چرخش قلم، جان و هستی توده های مردم ایران را به بازی گرفته اند.

این جماعتی که همواره در تلاش اند تا رفتارهای سرکوبگرانه و تبعیض آمیز جمهوری اسلامی را توجیه و اسلام را با دموکراسی پیوند دهند، آیا از فهم این نکته بدیهی عاجزند، که بی عدالتی، تبعیض و نابرابری های موجود در نص قانون اساسی جمهوری اسلامی بسی فراتر از حکم دیوان عدالت اداری و یا رای فقه های شورای نگهبان در به تعلیق در آوردن عضویت

سپنتا نیکنام است.

آیا آنان نمی دانند که بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی، نیمی از جمعیت ایران یعنی زنان جامعه از حق نشستن بر کرسی قضاوت و انتخاب شدن در پست ریاست جمهوری محرومند. آیا آنان نمی دانند که علاوه بر زنان، تمام جمعیت غیر مسلمان ایران، مستثنا از اینکه زن یا مرد باشند، حق ندارند حتا کاندید مقام ریاست جمهوری شوند. آیا این تبعیض ها و نابرابری های سخیف را شورای نگهبان بر جامعه و مردم ایران تحمیل کرده است، یا همه این تبعیضات و نابرابری های حقوقی برگرفته از اسلام و تماما برگرفته از ذات نظام اسلامی حاکم بر این است؟ کسی که در جامعه ایران زندگی کرده باشد و این حقایق بدیهی را نفهمد و یا بخواهد آن را وارونه جلوه دهد، از سرکوبگران جمهوری اسلامی نیز، تبهکارتر است.

تعلیق عضویت سپنتا نیکنام، فقط نمونه کوچکی از بی عدالتی های اعمال شده در جامعه است. کسی که از جمهوری اسلامی و قوانین آن کمترین شناختی داشته باشد، به خوبی می داند که همه این رفتارها، جلوه هایی از جنس همان کنش ها و اقدامات حکومت اسلامی داعش است، که هم اینک مورد انزجار افکار عمومی و تمامی مردم آگاه جهان قرار گرفته است. دنبال داعش و داعشیان در سوریه و عراق نباشیم. داعش درون خانه ماست و نزدیک به چهار دهه است که بر ما حکومت می کند. با استمرار حکومت داعشی در ایران، راه نجاتی برای توده های مردم ایران نیست. حکومت داعشی جمهوری اسلامی را باید با یک انقلاب اجتماعی و قیام مسلحانه توده ای بر انداخت و بر ویرانه های آن حکومت شورایی کارگران و دهقانان را مستقر ساخت. این است راه نجات کارگران و توده های فقر زده مردم ایران.





رژیم جمهوری اسلامی
را باید با یک اعتصاب
عمومی سیاسی و قیام
مسلحانه بر انداخت.

کار - نان - آزادی
حکومت شورایی

با یاد علی اشرف درویشیان ، نویسنده مبارز و سوسیالیست

عباس سماکار شاعر و نویسنده کمونیست در سوگواره سایه های دل، در اندوه درگذشت علی اشرف جان درویشیان ما نوشت

"علی اشرف نازنین ما کنار پنجره قصه نشسته است و خیره نگاه می کند به تصویر روزگار شکوهمندی که در دل و جانش خلیده ست. نگاه می کند به دوردست سرزمینی که زیستن زیر آسمان بلند آبی آن بازخواست ندارد. به جایی که آب چشمه هاش به زلالی نگاه اعماق جان او ست، مثل سایه بی رنگش که کنارش نشسته است، و تا ما صدایش می کنیم، از دیده محو می شود.

علی اشرف نازنین ما، کنار پنجره گشوده به قصه های دل، پنجره قصه پس کوچه ها در نیمه شب بیخواب میهنش، قصه های بی تابی سرزمین سخت، قصه یاران محروم زحمت و کار و قصه شب ها و شکنجه و پایداری در سلول، نشسته است و خیره نگاه می کند به افق گسترده سرزمینی که در آن به هیچ دری قفل نمی زنند، انسان پشت دیوارهای شیشه اش زندگی می کند و چیزی غریبه و پنهان در آن یافت نمی شود. نگاه می کند به سرزمین شاد بچه های پاپتی کوچه های تنگ کرمانشاه، به سرزمینی که در آن، کسی، کسی را به مزدوری نمیگیرد، انسان از طبیعت و از خود بیگانه نیست، حیوان از او آسیب نمی بیند و برای سیرماندن شکم به کشتن نیازی نیست.

علی اشرف کنار سایه اش لب پنجره قصه آرزوهای دور و دراز ما نشسته است و ما را از پنجره نگاه می کند و همین که برمی گردیم و نگاهش می کنیم از دیده محو می شود.

علی اشرف، ولی باز، همانجا، کنار سایه مهربانش، لب پنجره قصه دل و جان ما نشسته است."

او ویژگیهای منحصر به فردی داده که هر نگاه تیزبین و علاقمند به کارهای داستانی را به سمت خود می کشاند. او به مدد تصویرهای زنده ای که از زندگی با مردم در حافظه داشت و از آشنائی دقیق اش از فرهنگ آنان و گونه های گفتگویشان باهم، آنگاه که از رنج و بیعدالتی های حاکم بر زندگیشان حرف می زنند، داستانهایی آفرید که هرکدام از آنها می تواند زمینه هایی ناب برای جامعه شناختی از این بخش مردم محروم ما باشد. این تجربه به آسانی حاصل نمی شود جز آن که خود بخشی از آن جمعیت عظیم باشی. داستانهای درویشیان نه تنها شرح درد و رنجهای مردم زحمتکش جامعه ما، به ویژه در شهر و روستاهایی که خود از نزدیک شاهد رنجهای آنها بوده، بلکه منشور دفاع از حقوق این مردم ستمدیده نیز هست. برای نمونه داستان کوتاه "هتاو" از کتاب مجموعه داستانهایی "از این ولایت" که در ابتدای دهه پنجاه نوشته است. این داستان روایت مرگ دختر کوچکی است به نام "هتاو" که به دلیل فقر خانواده مجبور به ازدواج با پسری شده است. هتاو بعد از آن شبی که داماد به زور با او همخوابه می شود، می میرد.

سیمای زندگی مردمانی که در داستانهایی او آمده به آسانی در داستان ساخته نمی شود. باید با آنها تجربه زیستی داشته باشی و در کنار آبشوران ها که جز بوی گند و کثافت از آنها بر نمی خیزد، سینه خیز رفتنهای آنان را نیز برای ایستادن از نزدیک دیده باشی تا بتوانی تصویرگر آنان در "سالهای ابری" باشی."

او کرد و آنچه بر جا نهاد، نشان و میراث نویسنده ای است که هیچگاه به تابید ستم و سیاهی برنخاست؛ حاشا که همواره بر آن شورید و زبان اعتراض گشود، هیچگاه و به هیچ بهانه ای بر سفره ی صاحبان قدرت ننشست؛ زیرا که آن را "خونین" می دانست. همین بود که سالها زندان و فشار و آزار نصیبش کردند. سالها حبس و شکنجه و آزار در زندان های رژیم شاه و سالها تعقیب و احضار و فشار در رژیم کنونی تاوان سرفرازی و حفظ شرافت قلمش بود؛ قلمی که با آفرینش دهها کتاب طی نیم قرن صدها هزار خواننده و محبیبیتی کم نظیر داشته است."

انجمن قلم ایران در تبعید در بیانیه خود گفت "علی اشرف درویشیان عضو برجسته و یار دیرینه کانون نویسندگان ایران، جهان ما را ترک کرد و داغ سترگی بر دل همه ما نهاد. او در زمان عمرسرشار از تلاش فرهنگی اش یادگارهای گرانقدری برای ما به جای نهاد، از بیستون و آبشوران گرفته تا ابر سیاه چشم و سالهای ابری. مجموعه بیست جلدی فرهنگ افسانه های ایرانی از کارهای ماندنی اوست."

"او زمانی که نویسندگان را به میهمانی بر سر سفره حکومت جهل و جنون و جنایت به کیش دعوت کرده بودند گفت: «من سر سفره خون نمی نشینم»

همراه و همدم و همگام مردم بود و سخنگوی شریف و ارجمند رنج و رزم اهل قلم. در مبارزه و رویارویی علیه آزادی کُشی و سانسور قدیمی پای پس نهاد و در این راه سالهای درازی از عمر شریف اش را در بند گذراند. یاور ستمدیدگان و سرکوفتگان بود و برای آنان می نوشت، از آنان بود و دل در گرو عشق آنان داشت."

جمعی از شاعران و نویسندگان ایران در تبعید بیانیه ای در خاموشی علی اشرف درویشیان انتشار دادند و نوشتند:

"علی اشرف درویشیان، نویسنده مردم زحمتکش و ستمدیده، عضو بزرگ کانون نویسندگان ایران خاموشی گرفت. صدای او اما در داستانها و آثاری که از خود برای ما به یادگار گذاشته هرگز خاموشی نخواهد گرفت. او از همان آغاز کار نوشتن، کوشید با تجربه ای که از زندگی کردن با مردم محروم در بیغوله های فقر به دست آورده بود تصویرگر سیمای زندگی تلخ آنان در داستانهایش باشد. واقعیت گرایی در کار درویشیان که آمیزه ای از طنز تلخ و نگاه های هوشیارانه او را در خود دارد، به داستانهایی



توطئه جنایتکارانه رژیم علیه فعالان کارگری

جسمی، باید تحت مراقبت‌های دائمی پزشکی باشد. وضعیت جسمی او در زندان وخیمتر و دچار سکنه قلبی می‌شود. در ۱۲ آبان او را به بیمارستان و بخش سی‌سی‌یو منتقل می‌کنند. در حالی که سه تن از ماموران دولتی مراقب محمود بودند، اما پاهای محمود را روی تخت بیمارستان زنجیر می‌کنند. طبق تشخیص پزشکان معالج وی و تایید پزشکی قانونی، صالحی باید به بیمارستان مجهزتری در تهران و یا تبریز منتقل می‌شد، اما به این موضوع نیز عاقدانه توجهی نشد و به رغم وخامت حال وی، با مرخصی او برای معالجه نیز مخالفت شد و ۲۰ آبان دوباره او را به زندان برگرداندند.

رضا شهبانی عضو هیئت‌مدیره سندیکای کارگران شرکت‌واحد اتوبوسرانی تهران و حومه که در خرداد ۸۹ بازداشت و ۱۹ ماه در انفرادی ۲۰۹ اوین بوده و ۵ سال حبس کشیده، در اثر شکنجه‌های جسمی و روانی از ناحیه گردن و کمر به شدت آسیب دیده است. رضا شهبانی زمانی که در مرخصی پزشکی بسر می‌برد و دوران حبس وی به پایان رسیده بود، مجدداً احضار و در ۱۸ مرداد زندانی شد. او در اعتراض به این موضوع دست به اعتصاب غذا زد. اما نه در دوره اعتصاب غذا که ۵۰ روز ادامه یافت و نه بعد از آن هیچ‌گونه مراقبت پزشکی از شهبانی به عمل نیامد. به علت تشدید بیماری‌های شهبانی، روز ۲۰ آبان او را با دست‌بند و پابند، از زندان رجایی‌شهر برای معاینه به بیمارستان "امام خمینی" منتقل کرده و پس از معاینه با همان غل‌وزنجیر به زندان بازگرداندند.

ابراهیم مددی عضو هیئت‌مدیره سندیکای کارگران شرکت‌واحد را نیز که در ارتباط با اعتصابات کارگران این شرکت در سال ۸۴ به سه سال و نیم زندان محکوم شد و تمام این مدت را بدون حتماً یک روز مرخصی در بند ۳۵۰ زندانی بود، در آستانه اول ماه مه سال ۹۴ شبانه بازداشت و به انفرادی ۲۰۹ منتقل کردند. مددی که به قید وثیقه آزاد شد، مجدداً به ۵ سال و ۳ ماه حبس محکوم شده که در تاریخ ۱۲ آذر بایستی در دادگاه تجدیدنظر حاضر شود. داود رضوی عضو دیگر هیئت مدیره سندیکا نیز یک بار به یک سال حبس تعلیقی و سپس بعد از دستگیری در آستانه اول ماه مه، دی ماه ۹۴ محاکمه به ۵ سال حبس تعزیری محکوم شد و منتظر رای دادگاه تجدید نظر است. علاوه بر این‌ها بسیاری دیگر از فعالان سندیکای کارگران شرکت‌واحد نیز بارها احضار شده، تحت پیگرد قرار گرفته و از کار اخراج شده‌اند. در سندیکای کارگران نی‌شکر هفت‌تپه نیز، وضع بر همین منوال بوده و اعضای هیئت مدیره سندیکا، پیوسته تحت فشار و پیگرد و ارباب بوده و به زندان افتاده‌اند. علی‌نجاتی از اعضای برجسته هیئت مدیره این سندیکا، علی‌رغم چند بار زندان و تهدید و اخراج از کار، به دادگاه احضار شده است. حکم جلب علیرضا تقفی، دبیر کانون مدافعان حقوق کارگر نیز صادر شده و ماموران امنیتی دهم آبان ماه برای بازداشت وی اقدام کردند. جعفر عظیم‌زاده

نیز به دادگاه احضار و شاپور احسانی‌راد به شلاق محکوم شده است. بسیاری دیگر از فعالان کارگری و سندیکایی به شمول تمام اعضای هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت‌واحد و سندیکای کارگران نی‌شکر هفت‌تپه، اعضا و فعالان کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری، کانون مدافعان حقوق کارگر، کمیته پی‌گیری ایجاد تشکل‌های کارگری، سندیکای نقاشان البرز و اتحادیه آزاد کارگران ایران در معرض پیگرد دائمی دستگاه امنیتی و قضایی قرار دارند. هرچا نشانی از کار و فعالیت متشکل دیده شود، ارتجاع حاکم نیز همان‌جا به قهر و سرکوب متوسل شده، خواه کانون نویسندگان ایران باشد، خواه تشکل‌های صنفی معلمان و خواه تشکل‌های کارگری و سندیکایی و هم اکنون علاوه بر کارگران زندانی و معلمان مبارزی چون اسماعیل عبدی، محمود بهشتی و محسن عمرانی، ده‌ها تن دیگر از معلمان و فعالان حقوق اجتماعی، به بهانه واهی "اقدام علیه امنیت کشور" در زندان‌اند.

فشارهای امنیتی و سرکوب‌گرانه، علاوه بر طبقه کارگر، علیه تمام این اقشار و فعالیت آن‌ها نیز بیش از پیش تشدید گشته است. اگرچه دامنه این سرکوب‌ها بسیار وسیع و گسترده است، اما طبقه کارگر و جنبش طبقاتی کارگران در مرکز این یورش‌ها و انتقام‌جویی نظام سرمایه‌داری و مرتجعین حاکم قرار دارد. رژیم سیاسی ارتجاعی پاسدار نظم ستمگرانه موجود نیک می‌داند که یگانه نیرو و طبقه آشتی‌ناپذیر سرمایه‌داری حاکم، طبقه کارگر است. این رژیم در عین حال از آن‌جا که نمی‌خواهد و نمی‌تواند خواست‌های کارگران را برآورده سازد، در همان حال که کارگران را به فقر و فلاکت بیشتری سوق داده است در برابر مطالبات آن‌ها سخت مقاومت نموده و بیش از پیش به قهر و سرنیزه متوسل شده است.

واقعیت این است که به‌رغم سرکوب‌های شدید و مداوم، کم و کیف اعتراضات و مبارزات کارگری پیوسته در حال افزایش و گسترش است. هیچ روز و هفته‌ای نیست که چند اعتصاب و اعتراض کارگری نباشد. در همین نیمه اول آبان ماه، کارگران در ده‌ها مورد، در اشکال متنوعی از جمله در شکل اعتصاب و تجمع، دست به اعتراض زده‌اند. تجمعات و اعتصابات مکرر کارگران مخابرات روستایی، فازهای مختلف منطقه پارس‌جنوبی و عسولویه، کمپرسوسازی تبریز، بلبرینگ‌سازی تبریز، کارخانه شیروانا، ایران‌قوئی قزوین، کارخانه تولید وسائل بهداشتی نوظهور، کارگران نی‌شکر هفت‌تپه، کارگران کیش‌چوب، اعتصابات و تجمعات کارگران شرکت‌حمل‌ونقل خلیج‌فارس، پالایشگاه ستاره خلیج‌فارس، شرکت پالایش نفت‌آبادان، پتروشیمی فراورش بندرامام، زغال‌سنگ البرزشرقی، لاستیک‌سازی پارس و تجمعات اعتراضی و مکرر کارگران شهرداری‌ها، تنها نمونه‌هایی از اعتراضات کارگری فقط در نیمه اول آبان است که در مطبوعات رسمی رژیم انعکاس یافته است. علاوه بر کارگران شاغل،

کارگران بازنشسته نیز در چندین مورد دست به تجمع و اعتراض زده‌اند که از جمله می‌توان از تجمع اعتراضی کارگران بازنشسته کیان‌تایر، صنعت فولاد، جهاد کشاورزی و کارگران بازنشسته هفت‌تپه یاد نمود. اعتراضات کارگران بیکار، اخراجی و جوانان جویای کار نیز بخش دیگری از اعتراضات کارگری‌ست که پیوسته در حال افزایش است. در این زمینه نیز می‌توان به تجمعات اعتراضی کارگران و جوانان بیکار در آبادان و کنگان، کارگران اخراجی شرکت پویا معادن ذوب‌آهن اصفهان، تجمعات اعتراضی و مکرر کارگران اخراجی جایگاه‌های سوخت اهواز، شرکت انفورماتیک ایران، کارگران قهرود کاشان و کارگران اخراجی پخش فرآورده‌های نفتی یاد نمود.

به این‌ها باید تجمعات اعتراضی و مکرر معلمان، بازنشستگان فرهنگی، اعتصابات مکرر پرستاران، آموزش‌دهندگان نهضت سوادآموزی و امثال آن را نیز اضافه کرد.

اگرچه میزان اعتراضات و روحیه اعتراضی در میان تمام اقشار زحمتکش فزونی گرفته است، اما در محور این مبارزات جنبش طبقه کارگر و اعتراضات کارگری قرار دارد. این اعتراضات در اشکال متنوع و بیش از همه در شکل اعتصاب و تجمع و راهپیمایی در حال گسترش است. کارگران ایران که بیشترین فشارها، سختی‌ها و محرومیت‌های اقتصادی و معیشتی و شرایط برده‌وار کار را تحمل کرده و نیروی کار خود را به بهای ناچیز و حتا بسیار پایین‌تری از ارزش آن در اختیار سرمایه‌داران قرار داده‌اند ولی باز هم نمی‌توانند هزینه‌های زندگی را تأمین کنند و ادامه وضع موجود بر ایشان تحمل‌ناپذیر شده است. به‌رغم تمام سخت‌کوشی‌ها حتا نمی‌توانند نیازهای اولیه خود و خانواده را تأمین کنند و روز به روز فقیرتر شده‌اند. دستمزدهای بسیار ناچیز و مطلقاً ناکافی که آن‌هم به موقع پرداخت نمی‌شود، زدوبند کارفرماها با سازمان تأمین اجتماعی و مشکلات عدیده کارگران در رابطه با دفترچه‌های بیمه، درمان و دارو و بازنشستگی، تنگناهای اقتصادی و معیشتی همه و همه جان کارگر را به لب رسانده است. خودزنی و خودکشی و تهدید به کشتن فرزندان و نابودی همه اعضای خانواده، تصویرگر زندگی طاقت‌فرسا و بسیار دشواری‌ست که بر کارگران تحمیل شده است. کارد به استخوان رسیده است. کارگر چیزی برای از دست‌دادن ندارد. ترس و محافظه‌کاری بخاطر از دست دادن کار را اندکان‌اندک کنار می‌نهد و همزمان سطح آگاهی، تشکل و همبستگی خود را افزایش می‌دهد. زبان به اعتراض می‌گشاید، دست به اعتصاب و تجمع می‌زند و تودودار وارد خیابان می‌شود. به ده‌ها نمونه از ورود کارگران به خیابان‌ها می‌توان اشاره کرد که نظاًهرات خیابانی مشترک کارگران هپکو و آذراب در روزهای پایانی ماه گذشته (مهر ماه) یکی از آن نمونه‌هاست.

برکسی پوشیده نیست که موقعیت امروز طبقه کارگر و مبارزات کارگری چه از نظر میزان تشکل و آگاهی کارگران و چه به لحاظ شعارها و خواست‌ها با دو سال پیش متفاوت است. کارگر اعتصابی امروز، علاوه بر دستمزد و خواست‌های صنفی، مستقیماً وارد مبارزه سیاسی

توطئه جنایتکارانه رژیم علیه فعالان کارگری

می‌شود، دولت دینی و استفاده از مذهب برای تحمیل توده‌های ناآگاه را زیر سوال می‌برد و با مصرف پول‌هایی که ثمره کار و تلاش طبقه کارگر است، در لبنان و سوریه و یمن و امثال آن علنا مخالفت می‌کند. خصلت سیاسی مبارزات طبقه کارگر پیوسته برجسته‌تر و پرنرنگ‌تر شده است. جنبش طبقه کارگر به آرامی در حال اعتلاست. رژیم جمهوری اسلامی، در عین آن‌که خطر بسیار بزرگی را ببخ‌گوش خود احساس کرده است، اما در برابر توده کارگران عاجز و آچمز است. نمی‌تواند هزارها کارگر معترض را دستگیر و زندانی و اعدام کند. رژیم ضدکارگری حاکم به‌رغم تمام دستگاه عریض و طویل سرکوبش نمی‌تواند تکلیف کارگران را یک سره سازد! نمی‌تواند هزاران کارگر هپکو، آذرب، هفت‌تپه، شرکت‌واحد و امثال آن را در سلول‌های اوین به بند بکشد! در شرایط حاضر سیاست درگیر شدن با توده کارگران را ندارد، چرا که درگیری در این عرصه، نه تنها نتایج خوبی ندارد بلکه می‌تواند نتایج کاملا معکوسی بیار آورد. نمونه هپکو و آذرب نشان داد که دولت از ضرب‌وشتم وحشیانه کارگران و پرتاب گازاشک‌آور، به نتایج مطلوب نمی‌رسد. عقب‌نشینی دولت و عذرخواهی فرماندهی نظامی استان مرکزی از کارگران نیز، تایید دیگری بر همین موضوع است. اعمال خشونت علیه توده کارگران نه فقط کارگران را مرعوب نمی‌سازد، بلکه خشم بیشتر کارگران را در پی دارد، اعتراض برانگیز است و این خطر را تشدید می‌کند که کارگران بیشتری را به عرصه مبارزه رودررو با دولت بکشاند! البته که ارتجاع حاکم می‌تواند ده‌ها و صدها کارگر معترض و گرسنه را به ضرب گلوله و سرنیزه نقش زمین سازد، این اما تغییری در وضعیت معیشتی هزاران کارگر دیگر ایجاد نمی‌کند، ذره‌ای از گرسنگی میلیون‌ها کارگر و اعضای خانواده آن‌ها نمی‌کاهد و دلایل و انگیزه اعتراض را پاک نمی‌کند. شرایط کار و زندگی کارگر به او اجازه نمی‌دهد از اعتراض و مبارزه برای خواسته‌هایی که حیات و ممتاش به آن وابسته است دست‌بردارد. طبقه کارگر به حکم مکان و موقعیت خود، نه فقط نمی‌تواند مرعوب شود و صحنه مبارزه را ترک کند، که برعکس، برای ادامه حیات خود، راه دیگری جز مبارزه ندارد و یگانه طبقه پیگیر مبارزه علیه نظم موجود است. از این رو طبقه حاکم و رژیم سیاسی پاسدار منافع آن، در شرایط حاضر سعی می‌کند تا حد ممکن از روبرو شدن با توده کارگران پرهیز کند و برای مقابله با جنبش طبقاتی کارگران انرژی خود را بر زدن راس این جنبش متمرکز ساخته است.

تمام تلاش رژیم و دستگاه امنیتی و قضایی آن این است که کارگران آگاه و فعالانی را که می‌توانند جنبش کارگری را هدایت کنند و به امر آگاهی و تشکیل‌یابی طبقه کارگر یاری برسانند، از سر راه خود بردارد. نقش و اهمیت حضور و فعالیت تشکلهای کارگری، تشکلهای فعالان کارگری و همچنین حضور و فعالیت کارگران پیشرو و آگاه و فعالان سندیکایی برای جنبش کارگری و پیشرفت و تعالی آن بر کسی پوشیده

نیست. البته که فقط طبقه کارگر نیست که به اهمیت این موضوع پی‌برده و بیش از این پی‌می‌برد. بلکه دشمنان طبقه کارگر نیز از نقش و اهمیت این تشکلهای فعالان آن آگاه هستند و لذا بیشترین فشار و سرکوب را علیه آن اعمال نموده، حتا یک لحظه از تلاش و توطئه برای نابودی و قلع‌وقمع آن غفلت نکرده‌اند و اکنون با تمام توان خود تلاش می‌کنند سر جنبش کارگری را از تن آن جدا کنند.

کلیه اقدامات سرکوبگرانه دستگاه حکومتی، تهدیدها، پیگردها و پرونده سازی ها، بازداشت‌ها، محاکمه‌ها، زندان‌ها و محروم‌سازی عامدانه از خدمات و معالجات پزشکی کارگران پیشرو و آگاهی چون رضا شهبانی، محمود صالحی، ابراهیم مددی، داود رضوی، علی نجاتی و سایر اعضای هیئت مدیره سندیکای کارگران نی‌شکر هفت‌تپه، بهنام ابراهیمزاده، جعفر عظیمزاده و نیز زنده یادانی چون شاهرخ زمانی، کورش بخشنده و محمد جراحی که در اساس توسط رژیم حاکم کشته شدند، را بایستی در همین رابطه دید.

رژیم سرمایه‌داری حاکم بر ایران بطور آگاهانه و برنامه‌ریزی شده، سیاست سوء قصد و نابودسازی تدریجی علیه کارگران پیشرو و فعالان تشکلهای کارگری و قیچی کردن سر جنبش کارگری را اجرا می‌کند. با تمام قوا باید در برابر این سیاست جنایتکارانه ایستاد و با آن به مقابله برخاست. برای حفظ جان، آزادی از زندان و ادامه فعالیت همه کارگران پیشرو و فعالان سندیکایی با هر وسیله ممکن باید به یاری آن‌ها شتافت. توده کارگران بایستی فعالانمتر به دفاع از کارگران زندانی یا کارگرانی که تحت تعقیب و پیگیری دستگاه امنیتی و قضایی هستند برخیزند. فراموش نکنیم که آن‌ها به خاطر دفاع از منافع عموم کارگران، به خاطر متشکل‌ساختن کارگران، به خاطر آگاه‌سازی کارگران در راه مقابله مثمر ثمرتر با سرمایه‌داران به زندان افتاده، شکنجه شده، کار خود را از دست داده و تحت شدیدترین فشارهای معیشتی و امنیتی قرار گرفته‌اند. نباید گذاشت رژیم ضدکارگری و جنایتکار حاکم این مبارزان پیشرو را از دست کارگران و جنبش کارگری درآورد و در زندان‌ها محبوس و سر به نیست کند.

در دفاع از محمود صالحی و رضا شهبانی و برای آزادی تمام کارگران زندانی و زندانیان سیاسی البته اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های زیادی از جمله توسط سندیکای کارگران شرکت‌واحد، سندیکای کارگران نی‌شکر هفت‌تپه، و نیز تشکلهای فعالان کارگری انتشار یافته است، اما تجربه ثابت نموده که این سطح از فعالیت کافی نیست و این فعالیت‌ها را باید با فعالیت‌ها و اقدامات عملی مشخص و مشترکی تکمیل کرد. سندیکای کارگران شرکت‌واحد، البته علاوه بر تهیه طومار و جمع‌آوری امضاء، اجتماعات اعتراضی مفیدی را برگزار نموده و حتا اعتراض رانندگان خطوط BRT (حرکت با چراغ روشن و سرعت پایین) را سازمان داده است. این اعتراضات را باید با اقدامات دیگر و مثمر‌ترتری تکمیل کرد. وقت آن است که توده

کارگران را بیشتر از گذشته برای دفاع از فعالان سندیکا و آزادی کارگران زندانی از جمله رضا شهبانی به عرصه مبارزه کشاند. عین این مساله در مورد کارگران هفت‌تپه نیز صادق است. کارگران هفت‌تپه که پس از بازداشت فله‌ای، رفقای خود، تا آزادی همه آن‌ها دست از کار کشیدند، باید به حمایت از کارگران پیشرو، سندیکای خود و فعالان این سندیکا از جمله علی نجاتی برخیزند. محمود صالحی کارگر خباز که زندگی خود را وقف دفاع از منافع کارگران نموده است، عموم کارگران بویژه کارگران خباز در شهرهای سقز، سنندج و مریوان باید به دفاع از محمود برخاسته و خواستار آزادی وی شوند.

امروز علاوه بر کارگران، بسیاری از معلمان، دانشجویان، فعالان عرصه حقوق زنان، کودکان و حقوق اجتماعی، در زندان هستند. وقت آن است که خانواده‌های زندانیان سیاسی ارتباط‌های بیشتر و نزدیک‌تری باهم برقرار سازند و به اتفاق یاران و نزدیکان خود، تجمعات اعتراضی مشترک مستمر و واحدی را در مقابل زندان‌ها، دستگاه قضایی و سایر اماکن، سازمان دهند. رضا شهبانی کارگر شرکت‌واحد است، علی نجاتی کارگر اخراجی نی‌شکر هفت‌تپه و محمودصالحی کارگرخباز! اما نه شهبانی، نه نجاتی و نه صالحی فقط متعلق به شرکت واحد، نیشکر هفت تپه و خبازی‌ها نیستند، بلکه آن‌ها به جنبش طبقه کارگر تعلق دارند. آن‌ها بخاطر همه کارگران و در دفاع از منافع طبقه کارگر به زندان افتاده، از کار اخراج شده و متحمل آسیب‌های جسمی شده‌اند. پس همه کارگران باید آستین‌ها را بالا بزنند و آزادی فوری کارگر زندانی و بازگشت به کار کارگر اخراجی را بر لیست خواسته‌های خود اضافه و برای آن مبارزه کنند.

در خارج از کشور و در سطح بین‌المللی نیز فعالان و نیروهای سیاسی و همه مدافعان حقوق کارگران بایستی به هر شکل ممکن برای آزادی فوری و بی‌قید شرط کارگران زندانی بر تلاش‌های خود بیافزایند و حمایت توده‌های کارگری که در اتحادیه‌ها و سندیکای کارگری متشکل شده‌اند و همچنین توجه و حمایت افکار عمومی را جلب کنند. به هر شکل ممکن، بکوشیم توطئه شوم و جنایتکارانه و نیت پلید رژیم ارتجاعی حاکم برای تضعیف و بی‌سرکردن جنبش کارگری را خنثا کنیم و جان رفقای کارگرممان را نجات دهیم.



توطئه جنایتکارانه رژیم علیه فعالان کارگری

بورش ارتجاع حاکم علیه جنبش طبقه کارگر و پیشروان آن تشدید گشته است. فشارهای فزاینده امنیتی و قضایی علیه تشکلهای و فعالان کارگری پیوسته در حال افزایش است. هرگونه فعالیت و کار متشکل بویژه در عرصه مسائل کارگری با شدیدترین و وحشیانهترین اقدامات سرکوبگرانه رژیم پاسخ می‌گیرد. بازار احضار و بازداشت و محاکمه و زندان و غلوزنجیر کارگران روزبهروز داغتر و پررونقتر شده است. اراده آگاهانه‌ای در کار است تا جسم کارگران پیشرو و فعالان کارگری را، در پی‌گردهای دائمی، در کریدورهای دستگاه قضایی و امنیتی و در حبس‌های طولانی‌مدت توأم با شکنجه، بیمار و فرسوده کند، آن‌ها را از صحنه مبارزه حذف کند

، با آرام‌آرام جان این کارگران را بگیرد و برای همیشه سربنیست‌شان کند تا جنبش طبقاتی کارگران را مرعوب و از پیشرفت آن جلوگیری نماید.

ششم آبان‌ماه، محمود صالحی پس‌از دیالیز، هنگام خروج از بیمارستان سقز دستگیر شد. ماموران امنیتی از همان جلوی بیمارستان صالحی را به دادگاه بردند و دادستان حکم یک سال زندان را به او ابلاغ کرد و بلافاصله به زندان منتقل شد. این درحالی‌ست که صالحی در زندان‌های رژیم کلیه‌هایش را از دست داده است و هفته‌ای دوبار باید دیالیز شود. علاوه بر آن صالحی از بیماری قلبی نیز رنج می‌برد و مجموعاً از نظر وضعیت

از صفحه ۱۰

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایند.

دانمارک:

I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند:

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

IBAN:
NL08INGB0002492097
BIC: INGBNL2A
Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>
<http://74.91.172.21/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 753 November 2017

با **سازمان فدائیان (اقلیت)** از طریق وایبر، واتس‌آپ و تلگرام در تماس باشید
تلفن هوشمند یا تبلت دارید؟ از نرم‌افزارهایی مثل وایبر، واتس‌آپ و تلگرام استفاده می‌کنید؟ ما را به فهرست خود اضافه کنید، پیام‌ها، تصاویر، فیلم‌ها و نظرات خود را برای ما بفرستید:
۰۰۳۱ (۰) ۶۴۴۹۲۸۳۷۲



shora.tv@gmail.com

تلویزیون دکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

بدینوسله به اطلاع علاقمندان تلویزیون دکراسی شورایی می‌رسانیم که :

برنامه های تلویزیون دکراسی شورایی روی شبکه ۲۴ ساعته تلویزیون "دیدگاه" از اول ژوئن ۲۰۱۷ برابر با ۱۱ خرداد ۱۳۹۶ به جای ماهواره هانت برد مجدداً از ماهواره یاه ست پخش می شود.

مشخصات ماهواره :

ماهواره یاه ست Satellite Yahsat
فرکانس ۱۱۷۶۶ Frequency
عمودی Polarization Vertical
سیمبل ریت ۲۷۵۰۰ Symbol rate
اف ای سی ۵ / ۶ FEC

ساعت پخش برنامه های تلویزیون دکراسی شورایی :

چهارشنبه ها ساعت هشت و نیم شب به وقت ایران
(ساعت ده صبح به وقت لس آنجلس و شش عصر به وقت اروپای مرکزی)
بازپخش این برنامه : روز پنجشنبه هشت و نیم صبح به وقت ایران
(ده شب پنجشنبه به وقت لس آنجلس و شش صبح پنجشنبه به وقت اروپای مرکزی)

اینترنت :

در صورت عدم دسترسی به تلویزیون ماهواره ای ، میتوانید از طریق اینترنت نیز برنامه های تلویزیون دکراسی شورایی را مشاهده کنید .

۱- بطور زنده در ساعات ذکر شده ، در سایت تلویزیون دیدگاه و شبکه رسانه ای " جی . ال . ویز "

www.didgah.tv
www.glwiz.com

۲- به صورت آرشیو ، در سایت سازمان فداییان - اقلیت :

<http://www.fadaian-aghaliyat.org/>
<https://tvshora.com/>

ساعت و زمان برنامه را به خاطر بسپارید و به اطلاع دوستان و آشنایان خود برسانید.
توجه : بینندگان عزیز تلویزیون دکراسی شورایی جهنت اطلاع ؛ سالی دو بار - در پائیز و بهار - بطور ناهمزمان در ایران ، اروپا و امریکای شمالی ساعات تغییر می کنند که البته هر بار پس از چند هفته ، ساعات این سه منطقه یکسان می شوند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی